



مایه های ژورنالیستی قلم محمدحسین فروغی در روزنامه تربیت

مهسا رون (عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین)

میرزا محمدحسین فروغی (۱۲۵۵ق-۱۳۲۵ق)، ملقب به ذکاءالملک، از رجال صاحب‌نام و میانه‌رو دوره قاجار بود. پدرش، آقا محمد مهدی معروف به ارباب، از تجار مشهور اصفهان، در تاریخ و جغرافیا و هیئت مصنفات متعدد داشت و در سفر و اقامتی طولانی در هندوستان، بر اثر حشر و نشر با دانشمندان انگلیسی، از معلومات جدید علمی و سیاسی نیز بهره کامل برد. محمدحسین در نیمه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۵ در شهر اصفهان متولد شد و پس از فراگیری مقدمات علوم و زبان عربی و ادبیات در اصفهان، به قصد تکمیل تحصیلات به عتبات رفت. پس از بازگشت به اصفهان، از معلومات جدید علمی و سیاسی پدرش نیز نصیب برد. همواره قریحه شاعری و نویسندگی در او مشهود و به تبع در دواین شعرا و کتب ادبی مشغول بود. مدتی به کار تجارت پرداخت و به اقتضای آن به هندوستان و عراق عرب و بسیاری از شهرهای ایران سفر کرد. سرانجام، پس از چهارده سال جهانگردی، در تهران اقامت گزید.

مصاحبت فروغی با محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، رئیس اداره انطباعات و دارالترجمة دولتی، زمینه‌ای شد تا، به سمت معاون او، به عالم نویسندگی و بالأخص

روزنامه‌نویسی وارد شود. او اعتمادالسلطنه را به انتشار روزنامه اطلاع و چند روزنامه دیگر ترغیب کرد و در امور روزنامه همچنین نگارش رسائل و کتب با او همکاری داشت. او همواره در اندیشه اصلاح امور بود و مدتی به همین سبب مغضوب ناصرالدین شاه شد اما در دوران سلطنت مظفرالدین شاه، تغییر فضای سیاسی کشور را مغتنم شمرد و نشر روزنامه تربیت را بانی شد. او، سوای روزنامه‌نویسی، مدت هفت سال، در مدرسه علوم سیاسی، علوم ادبی تدریس می‌کرد، و سه سال هم اداره آن مدرسه را بر عهده داشت. علاوه بر این، کتب و رسائل متعددی همچون تاریخ ساسانیان، ترجمه سفر هشتادروزه دور دنیا اثر ژول ورن، ترجمه کلبه هندی، عشق و عفت، ریحانة الأفکار، و داستان ژرژ انگلیسی همچنین ترجمه‌هایی از زبان‌های دیگر پدید آورد. (ص ۴-۶) شهرت و اعتبار فروغی تا بدانجا رسید که روزنامه صوراسرافیل وفات او را تلمه‌ای در علم و فاجعه ادبی خواند و از ناشناخته ماندن قدر و منزلت این ادیب بزرگ شکوه سرداد:

اگر، به مقتضای جهل و نادانی قوم یا عدم همراهی دوره استبداد برای ادای حق صاحبان حقوق ایران و ایرانیان، قدر این وجود محترم را نشناختند... لیکن اهالی اروپا، در مدت حیات او، داد حق‌شناسی دادند و در جراید و اوراق خود مکرر آن وجود محترم را به هموطنان خود معرفی کرده تصویر [و] شرح حال او را اشاعه دادند و بالاخره فرانسویان مرحوم معظم را به «ویکتور هوگو»ی شرق ملقب داشتند یعنی دانشمند ایرانی ما را در ردیف اولین فیلسوف و ادیب مملکت خود گذاشتند. (همان، ص ۴)

مقالات فروغی در تربیت (۱۳۱۴ق-۱۳۲۵ق)، اولین روزنامه غیردولتی ایران، در بیداری افکار ایرانیان و زمینه‌سازی برای پذیرش مشروطه، نقش مهمی داشت؛ گذشته از آن، از حیث زبان و سبک بیان مطالب نیز قابل توجه است که البته در پژوهش‌های پیشین درباره تربیت، این بخش مغفول مانده است.

تمرکز محققان ادبی بر «شعر» دوره بازگشت در کنار فریادهای گوش‌خراش و سیاه‌نمایی انقلابیون مشروطه که می‌خواستند بگویند آن طرف تپه چیزی نیست، سبب شد که گوش تاریخ از شنیدن صداهای اثرگذار و جریان‌ساز عصر قاجار عاجز بماند و ما همه تجدد و تحول را در دوره مشروطه جست‌وجو کنیم. حال آنکه ریشه بسیاری از تحولات ادبی و غیر ادبی دوره مشروطه را باید در دهه‌ها و سال‌های پیش از آن جست. به عنوان مثال در حالی که همه

نگاه‌ها به روزنامه‌های عصر مشروطه خیره شده، از این نکته غافل مانده‌ایم که نهال ژانر مطبوعات در دوره پیش از آن کاشته شده و آن میوه‌ها و برگ و بارهای دوره مشروطه برآمده از زمین و زمینه اوایل دوره قاجار است. (زرقانی، ص ۷۷)

فروغی را به واقع می‌توان یکی از صاحب‌قلمانی دانست که مقالات او رنگ و خصلت ژورنالیستی دارد. زبان ساده و به دور از پیچیدگی و درخور فهم مخاطب همراه با بهره‌گیری از تعبیرات عامیانه، آوردن مثال و نقل قول و تمثیل، و استفاده از شواهد شعری موجب شیرینی کلام و تنوع و جذابیت مطالب آن می‌شد که به گفته صوراسرافیل، خدماتی که این روزنامه به وطن ما کرده علاوه بر معلومات و فوایدی که منتشر نموده یکی این است که مردم ایران از روزنامه آزرده‌خاطر بودند. تربیت به واسطه شیرینی بیان و مزایای چند که دارا بود مردم را روزنامه‌خوان کرد، دیگر اینکه اهل هوش می‌دانند که تمام مطالب گفتنی را ذکاءالملک در تربیت گفته و هنر بزرگ او همین است که چیزهایی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن آن نداشت به قدرت قلم و پرده و حجاب و انشاء ادب چنان می‌گفت که اسباب ایراد نمی‌شد. (ص ۵)

هرچند فروغی گاه در مقدمه مقالات سبک و شیوه انشای فصیح و بلیغ را اختیار می‌کرده، قلم او، در اغلب مقالات، مایه‌های ژورنالیستی دارد. زبان او آهنگین و مسجع، حاوی مترادفات پی‌درپی و قرین پیروی از قواعد نحو عربی و، به رسم روز، کاربرد وجه وصفی است و، هم در این حال، از معایب نثر منشیانه قاجار مبرا است. او، در بیان مطالب تاریخی و علمی یا ترجمه احوال و آثار بزرگان جهان نیز زبانی تازه و جذاب دارد که برای خوانندگان روزنامه کسالت‌بار و خسته‌کننده نبوده است. مثلاً در مقدمه مقاله دنباله‌دار «استعداد صنعتی اهل ایران»، انشاءپردازی فروغی و نثر آهنگین او را شاهدیم اما، در متن همین مقاله، نویسنده قلمی خوشگوار و به دور از پیچیدگی دارد و آن‌چنان شیرین سخن گفته که گویی در حال گفت‌وگوی رودررو با خوانندگان روزنامه بوده است (← نمونه ۱). با همه سادگی نثر او در مقایسه با زبان ادبیات رسمی آن دوران، گویا باز جماعتی از خوانندگان روزنامه بر قلم وی خرده گرفته‌اند و آن را دور از فهم عامه مردم شناخته‌اند که فروغی، در سرمقاله شماره ۱۳۶ تربیت، در دفاع از سبک نگارش خود، پاسخی مشروح به خرده‌گیران داد. (← نمونه ۲)

ذکاءالملک، همچون دیگر روزنامه‌نویسان صاحب‌سبک او آخر دوره قاجار، در بسط

مطلب و جذب خوانندگان روزنامه، شیوه‌های گوناگونی به کار برده تا سخنش را تنوع و تازگی و طراوت بخشد. او خود در تربیت به این ترفندها اشاره کرده است:

اما من بنده در باب روزنامه تربیت که فی الحقیقه نویر روزنامه آزاد مملکت ماست و نگارنده از ترس عبداللطیف گاهی در آن تیاتر درمی‌آورد و زمانی به ذیل شوخی و خوشمزگی متوسل می‌شود شبی خواب می‌بیند روزی به سفر دور و دراز خیال می‌رود و مثل زن‌های دشوارزا بهشت و جهنم هردو را می‌بیند تا فرزند ناقص الخلقه می‌آرد می‌خواهد اظهار عقیده نماید می‌داند چه می‌خواهد بگوید می‌خواهد عرض کند این فرزند با هزار نقص که در آن می‌بینم به خاطر جمعی می‌گویم از موش و گربه و حسین کرد و کتاب حسن و حسین و منظومه جناب ملافارغ بهتر است پُر به پروپای آن نیچید. (ش ۲۸، ص ۳)

یکی از این شیوه‌ها در بسط مطلب، که شاید بتوان فروغی را آغازگر آن دانست، نقل مطلب در قالب روایت، خواب و رؤیا به صورت مکالمه است. مثلاً، در شماره سوم تربیت، رؤیای یکی از رفقای خود را نقل می‌کند و، در آن، با چاشنی طنز و زبانی شیرین و دلنشین، هم از پیشرفت علمی فرنگیان و قاره اروپا سخن می‌گوید و هم دانشمندان آنان همچون کپرنیک، کیپلر، گالیله، نیوتن را معرفی می‌کند و شاید، از این طریق، تلویحاً بی‌خبری ایرانیان را از پیشرفت‌های علمی جهان گوشزد می‌کند. در این روایت رؤیا، بیست تن از چهره‌های معروف عالم علم و ادبیات اروپا در آسمان به صورت ستاره‌هایی درخشان ظاهر می‌شوند که فروغی، برای پرهیز از درازگویی، متعاقباً در هر شماره تربیت، احوال و آثار یکایک این بزرگان را به طریقی تازه و جذاب برای خوانندگان روزنامه شرح داده است. (← نمونه ۳)

ذکاء الملک، طی مقاله‌ای در ستایش شاهزاده شعاع السلطنه، او را با پرنس دوکند، پسرعم لویی چهاردهم، مقایسه کرده و، به این بهانه، در عالم خیال، به عصر لویی چهاردهم رفته و روایتی داستانی و جذاب از دیدار با لایرویر، نویسنده مشهور فرانسوی، ساخته و پرداخته است. وی، در این روایت، با بهره‌گیری از عناصر داستانی همچون توصیف و مکالمه، سخنش را چنان تازه و گیرا ساخته است که خواننده را به پیگیری دنباله این مطلب در شماره‌های بعدی تربیت ترغیب می‌کرده است. نکته جالب آنکه زبان درگفت‌وگویی بین فروغی و خادم لایرویر به محاوره نزدیک شده، زبانی است ساده و

روان و طنزآمیز که با چاشنی تعبیرات عامیانه و امثال حلاوت دیگری یافته است. تعبیراتی که در زبان ژورنالیستی فروغی به چشم می‌خورد در ادبیات رسمی آن دوران دیده نمی‌شود و، از این نظر بررسی قلم او حایز اهمیت است. شاید بتوان گفت این‌گونه مطالب روایی در تربیت بارقه‌هایی است که ظهور نثر داستانی در سال‌های پس از آن را نوید می‌دهد. (← نمونه ۴)

فروغی، در مقاله‌ای دیگر نیز، با همین سبک و سیاق، در خلال نقل وقایع تاریخی مربوط به اسکبلیف، سردار نامدار روس، روایتی جالب و طنزآمیز از دیدار خیالی خود با این ژنرال شجاع گنجانده است. انتقاد اسکبلیف از مطلبی که فروغی در شماره ۲۲ تربیت درباره او نوشته و پاسخ فروغی به وی داستان آفریده تخیل نویسنده و روایت دلچسب و گیرایی است که رغبت خوانندگان را برای پیگیری وقایع تاریخی که در مکالمه فروغی و سردار روسی گنجانده شده چه بسا دوچندان ساخته باشد. (← نمونه ۵)

نمونه ای دیگر از این دست خوابی است که فروغی درباره صنعتگران و به تعبیر خود او «اکسپوزسیون صنایع داخله (جلوه‌گاه صنایع) در تکیه دولت» دیده و، در آن، با یکی از صنعتگران گفت‌وگو کرده و از غرفه‌های شهرها در نمایشگاه بازدید کرده است. او آن‌چنان جذاب و تصویری جزئیات ماقع را با زبانی ساده و دلنشین نقل کرده که بالقوه قابلیت درآمدن به صورت نمایشنامه را دارد (ش ۶۵، ص ۱-۴). فروغی، غیر از روایت خواب و رؤیا، در بسط مطالب خود از روش‌های دیگر همچون آوردن مثال‌های متنوع و یا پرسش و پاسخ با مخاطب نیز بهره گرفته است. (مقالات شماره ۳۱-۳۳)

یکی دیگر از خصایص نثر ژورنالیستی بهره‌جویی از تعابیر عامیانه و چاشنی امثال یا وام‌گیری از مزایای زبان محاوره است که سخن را به زبان رنگین و نمکین و لحن مردم‌کوچه و بازار نزدیک می‌کند. در مقالات فروغی به‌وفور از این تعابیر دیده می‌شود:

چون ما اغلب صاحبان اغراضیم و مبتلا به گونه‌گون امراض عمدتاً سهو می‌کنیم و مخصوصاً خود را به کوچه علی‌چپ می‌زنیم پس باید در بعضی از مطالب به توضیح پرداخت. (ش ۴، ص ۱)

(در تمجید از استادان صنایع مستظرفه و هنر خوشنویسی)

حالا فوراً بهرام‌قلی‌بیک فلک‌آبادی متغیر می‌شود روی دم می‌نشیند و سنبه اعتراض را

می‌جنابند که باز میرزا چسبید به ریش خط، بابا برو بی کارت، خط به چه کار می‌آید؟ (ش ۱۷، ص ۴)

هروقت پدران و مادران قصد تربیت فرزندان می‌نمایند فحش‌های آب‌نکشیده به آنها می‌دهند و هزار حرف ناصواب می‌زنند. (ش ۳۳، ص ۲)

همه سنگ‌ها که ما به سینه می‌زنیم برای تمدن می‌باشد و اول علامت تمدن کثرت روزنامه‌جات است و از قدیم گفته‌اند یک دست صدا ندارد پس ما صدجل‌المتین و مفتاح‌الظفر می‌خواهیم... روزنامه‌های یومیه و هفتگی و غیرها که حاوی هرگونه اخبار باشند اول فایده آنها این است که بی‌خبران را از امور عالم باخبر می‌نمایند تا علاج واقعه را قبل از وقوع کنند. (ش ۱۱۵، ص ۱)

فروغی، در همین جهت، تفسیرهایی کنایی همچون «موش تو سوراخ نمی‌رفت جارو به دمش بستند»، «لقمه را به اندازه دهنش بردار» و مثل‌هایی همچون «مردیت بیازمای آنکه زن کن» را، به مقتضای کلام، در مطاوی نوشته‌های خود درج کرده است. وی، حتی در سلسله مقالاتی که در ذکر برخی وقایع تاریخ ایران باستان در چندین شماره از تربیت منتشر ساخته، در روایتی داستان‌گونه ذکر مطالب خشک تاریخی را با چاشنی مثل و وام‌گیری از زبان مردم دلپذیر و خواندنی کرده است:

چند نفر مأمور از جانب اُرد پادشاه اشکانی با پیغام به شام آمده به کراسوس گفتند شهریار ما می‌فرماید اگر تو از جانب دولت جمهوری روم داخل ممالک ما شده‌ای ما برای دفاع... حاضریم و اگر خودسر و به قصد تاراج این کار می‌کنی میکده حمام نیست پی کار خود رو... کراسوس درشتی نموده گفت عنقریب جواب حسابی اُرد را در شهر سلوسی می‌دهم... رئیس مأمورین قاه خندید و کف دست خود را به کراسوس نمود گفت اگر ملازمان سردار در اینجا مو می‌بینند شهر سلوسی را هم خواهند دید. (ش ۱۱، ص ۱-۲)

فروغی همواره ایجاز را در مقالات خود رعایت می‌کند تا موجب کسالت و خستگی خوانندگان روزنامه نشود. او، که در خور فهم و حوصله مخاطبان خود سخن می‌گوید، گاه، مثلاً، در خلال ذکر وقایع تاریخی، عذرخواه درازگویی خود می‌شود.

ببخشید درازنفسی کردم مطلب این‌طور اقتضا می‌کند بنده را جرمی نیست معذرت اگر اجازه می‌دهید یک واقعه هم از عهد ساسانی‌ها در نمره آینده به اختصار به عرض شما می‌رسانم آن وقت می‌رویم بر سر سایر استعدادات. (ش ۱۱، ص ۳)

همو در شماره ۷۴ تربیت، به ضرورت کوتاه بودن مقاله‌ها در روزنامه‌ای چهار صفحه‌ای اشاره کرده و گفته است:

روزنامه ما کوچک است بهتر آنکه آرتیکل‌ها یعنی مقاله‌های آن هم کوچک باشد اگرچه شیخ اجل شیراز در گلستان کوچک را ستوده می‌فرماید تا درشتی هنرنپرداری اما روزنامه تربیت به این حرف‌ها دست از فروتنی خویش نمی‌کشد و خود را کاسنی بوستان نگارش می‌پندارد. (ص ۳)

فی الواقع، سردبیر تربیت خصایص زبان ژورنالیستی را به‌خوبی می‌شناسد و می‌داند که برای خوانندگان روزنامه باید آسان‌یاب و موجز نوشت تا نوشته مطبوع افتد. از این رو، پس از ذکر مطلبی درباره برتری هوش و استعداد ایرانیان، خطاب به خوانندگان می‌گوید:

اینها که گفتم ای برادران عزیز همه تعریف شما بود با وجود این می‌دانم اگر زیاده بر این بگویم خسته و کسل می‌شوید خیلی حرف‌های پرفایده قشنگ برای شما دارم اما... کم‌کم و طوری می‌گویم که دلنشین و مطبوع همه گردد. (ص ۴)

یا، در مطلبی دیگر، به‌گونه‌ای می‌نویسد که گویی خوانندگان روزنامه را حاضر و ناظر می‌بیند و خطاب به آنان می‌گوید:

آمدیم بر سر استعداد علمی ملت معظم ایران، اگر حمل بر تعصب نمی‌فرمایید و مرا استهزاء نمی‌نمایید عرض می‌کنم سرچشمه و منبع این قوه شریفه الهیه ما بوده‌ایم و هستیم... سخن به‌گزاره نگویم... باید ملتفت بود که تحقیقات انبیه درکار است و فهم و درک آن مورث منافع بسیار و فواید بی‌شمار به شرط آنکه دلتان پیش من باشد و با حواس جمع دقت کنید و ببینید چه می‌گویم. (ش ۱۴، ص ۳)

در نثر فروغی، به‌خصوص آنگاه که غیرتمندانه و پرهیجان از برتری فراورده ملی بر کالاهای خارجی سخن می‌گوید، بیشتر شاهد انتقال احساس و تجربه و عواطف نویسنده هستیم تا انتقال معلومات. او با آوردن مثال در قالب جملات کوتاه و بلند، تند و کند کردن ضرباهنگ کلام همچنین ترکیب وجوه استفهامی و ندایی و اخباری در قالب کلامی زنده و پویا-احساسات خود را به خوانندگان روزنامه منتقل می‌کند. در عوض، با مخاطبانی از طایفه اعیان و اشراف مسلط بر ادبیات فارسی و عربی، به فراخور مضمون سخن و به اقتضای موقعیت، هنرمندانه شواهد منظوم و منثور می‌آورد و نشان می‌دهد که

با فنون بلاغت آشنائی در خور دارد. (← نمونه ۶-۸)

فروغی به ذوق شعرپسند فارسی‌زبانان نیز بی‌توجه نیست. در برخی از شماره‌ها قصاید خود یا دیگران را به چاپ رسانده و بر ضرورت توجه به آثار ادبی پارسی‌گویان بزرگ همچون فردوسی و سعدی و نقش آنان در پاسداری از زبان فارسی و اعتلای آن تأکید کرده است. (← نمونه ۹)

فی‌الجمله نثر فروغی را می‌توان نمونه‌ای از سبک ژورنالیستی در نسل اول روزنامه‌نگاران دوره پیش از مشروطه بازشناخت. این سبک در ادامه جریانی که صاحب‌قلمانی همچون فروغی در تریبیت، کاشانی در ثریا، تبریزی در حکمت، و میرزاملکم در قانون آغاز کردند در دوره مشروطه به قوام و پختگی رسید. قلم‌های این پیشکسوتان، در عین برخوردار بودن از عادیات و متعارفات، هریک نوآوری‌ها و خصایصی منحصر به خود دارد.

اینک نمونه‌هایی از نثر فروغی که خصایص ژورنالیستی گفته شده در آنها مشهود است نقل می‌شود:

نمونه ۱

استعداد صنعتی اهل ایران

(مقدمه)

اول صاحب صنعت دنیا نیز ما بوده‌ایم و این راه نخستین روز به قدم جد و اجتهاد ما پیموده‌ایم... در این مسکن تزلزل و اضطراب و سرمنزل تردد و انقلاب که گاهی مانند پرکاهی دستخوش باد است و زمانی چون حباب در قبضه اختیار آب، شمی از شدت بوران و طوفان خراب و روزی از فقدان سایبان و شادروان دوچار شکنجه و حرارت آفتاب آنها که ابتدا خواسته‌اند مأمنی برای خود ترتیب دهند و سری بالنسبه بر بالین آسایش نهند و دوحه‌هایی هستند که پیشتر از اغصان و ازهار خویش به فکر صنعت افتاده‌اند و بنیان این کار واجب نهاده و پس از ساختنی‌های کسبی مثل خانه و لانه و دیوار و در... به صنایع مستظرفه از قبیل نقاشی و تذهیب و امثال آنها دل داده و در اینجا نکته‌های باریک داریم. چون راه تاریکست حالا قدم در آن نمی‌گذاریم باشد برای طلوع و گاه روشنی (تا توانی حرف را روشن زنی). (ش ۱۶، ص ۱-۲)

(متن)

... بعد از آنکه اشیاء عتیقه خرابه‌های شوش را به پاریس بردند و در موزه لوور آن پایتخت گذاشتند... از تمام موزه‌های فرنگ‌گوی سبقت ربود و امروز موزه لوور پاریس اول موزه دنیاست باور نمی‌کنید از باخیران داخله و خارجه بپرسید. می‌دانید که حالا مردم دارالخلافه طهران از کرسی و قاعده فرانسه آسان‌تر می‌توانند خبردار شوند تا از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه‌سلام الله الملك الکریم و ما از آن قبیل اشیاء هم اکنون بسیار در دل خاک و زیر خرابه‌ها و آوارها داریم و همه را هیچ می‌شماریم و بی‌قدرو قیمت می‌پنداریم و آن جمله در حکم مصحف‌سرای زندیقان و شاهد محله کوران است و بی‌وقع‌تر از محل نزدیکان در چشم عاشقان زلم‌زیم‌بو و دوران این سخن پایان ندارد ای عمو داستان آن صنایع را بگو. چشم راست می‌فرمایید. (ش ۱۷، ص ۲)

نمونه ۲

پاسخ به منتقدان روزنامه تربیت

جماعتی سابقا و لاحقا اظهار داشته و می‌دارند که خوب است روزنامه تربیت قدری آسان‌تر از این که هست نوشته شود تا نیک به فهم عارف و عامی نزدیک باشد. باسواد و بی‌سواد از آن بهره برند و طالب و مطلوب از این نی‌شکر خورند بی‌خبر که این حرف اصلا معقول نیست و در خور ارباب عقول نباشد و این جریده برای آن‌کس است که قدم در دایره سواد نهاده و به راه افتاده و اهل خبر داند که در میان ما مردم بی‌خبر از همه چیز و هر جا هر خوانا و نویسا باسواد و روزنامه‌خوان نیست و از هزار نفر صد بلکه بیست اگر این کار تواند و تربیت را بخواند اسباب صد هزار امیدواری است و مقدمه کامیابی و کامیاری، پس این جریده را ما به عشق پیش‌آهنگان کاروان و راهنمایان قوم می‌نگاریم و به دست سرانی که عصاکش کورانند می‌سپاریم تا عالی بفهمد و به دانی بفهماند یکی بخواند و دیگری بداند. باری دیری است که ما این حرف‌ها را شنیده و به عرض جواب نپرداخته‌ایم و به زعم بعضی ملزم گشته و مطلب را پشت گوش انداخته‌ایم لکن چنین نیست داستان پر مفصل و طولانی است... مطالب حکمی و اخلاقی را نمی‌توان مثل چهل طوطی و چار درویش نوشت چنانکه در مرزهای بهشت خشک نشاید کشت و اگر خدانکرده باید از خوب گذشت و بد را مرید خاص گشت مدارس و مکاتب برای چیست و عالم و فاضل کیست؟... روزنامه تربیت به عقیده نگارنده چندان مشکل نیست بلکه خیلی آسان است و غالباً مثل آب روان. اگر حرف در این است که عبارت آرایشی دارد و سخن نمایشی عرض می‌کنم امروز تمام ملل متمدنه برای تکمیل نظم و نشر و ادبیات خود آکادمی دارند و مبلغ‌ها در این راه می‌گذارند. (ص ۱-۳)

دیدار با ستارگان علم و ادب اروپا در عالم رؤیا

سال هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری که مردم به جای نان افسوس برفوت بی‌هنگام می‌خوردند و خبر مرگ هر روزه ما را ساعت به ساعت برای رفقای آن جهانی می‌بردند یکی از دوستان من خوابی دید... گفت در آن قیامت عظمی و غائله کبری روزی برای اشتغال خاطر کتابی انگلیسی شبیه به سرالنجاح می‌خواندم و در فوز و فلاح قحطی‌زدگان سمند فکرت به هر طرف می‌جهاندم شب که خوابیدم ستاره‌ای به فروغ مشتری دیدم از مغرب طالع شد گفتم ای عجب ستاره‌ها پیش ازین از مشرق طلوع می‌کردند حقیقتاً حالا کارها وارونه شده... در آن حال یکی را دیدم محو آن ستاره است و از همه جا غافل مشغول آن ستاره، گفتم اخوی این لامع ساطع که تو را این طور مبهوت ساخته و به خیال انداخته کیست و چیست؟ گفتم این تابنده به این فروغ و شروق را نمی‌شناسی؟ گفتم نه گفت پس وای بر تو (کپرنیک) است و معرفت به حال آن برای همه کس نیک. گفتم عذر می‌خواهم بیخشد لکن به حضرتعالی عرض می‌کنم که مشکل دو تا شد مرحمت فرموده بگویید ببینم (کپرنیک) خوردنی است یا پوشیدنی گفت دوباره وای بر تو (کپرنیک) آدم است عالم است فاضل است. آن حکیم است که نجوم بظلمیوس را به هم زد... گفتم عزت عالی کم مباد اسم آن جناب را نشنیده بودم. هنوز این حرف تمام نشده کوکب دیگر دمید گفتم خیر مقدم ایشان کیستند؟ گفت (کپلر) که مطالب کپرنیک را تکمیل کرد. چون درگفت و گوی پیش استاد شده بودم اینجا دیگر قافیه را نباختم برای به دست آوردن دل رفیق گفتم جناب ایشان را شناختم... رفتم سر بالا کنم و تماشای صنع خدا نمایم دیدم افق غربی پر از ستاره است به عده‌ای که فوق شماره است... گفتم این قدر هم عالم و فاضل و حکیم و ادیب و شاعر می‌شود؟! گفت من معدودی از مشاهیر را برای تو نام بردم اگر همه را می‌گفتم امشب تمام نمی‌شد. من از غیرت و رشک نزدیک بودم هلاک شوم فریاد برآورده گفتم پس ما در این آسمان به این وسعت یک ستاره نداریم با این حال چرا خود را از زنده‌ها می‌شماریم؟ (ش ۳، ص ۲-۴)

سفر خیالی به عهد لویی چهاردهم

شب چهارم کارفرمای خیال مرا به فرنگ برد و عهد لویی کاترژ یعنی لویی چهاردهم پادشاه ذی‌جاه فرانسه را در نظر من مجسم کرد تماشای آن اوضاع می‌کردم تا در پاریس وارد سرایی شدم از پشت شیشه دیدم دانشمندی در اطافی نشسته و خادمی در بیرون ایستاده آنکه در حجره است قلم در دست فارغ از نیست و هست فکر می‌کند و گاه‌گاه سطری روی کاغذ

می‌نویسد از خادم حجره پرسیدم این کیست؟ گفت (لابرؤیر) مصنف مشهور اعجوبه دهور... (کاراکتر) می‌نویسد. گفتم کاراکتر چیست؟ گفت کاراکتر چند معنی دارد یکی از آنها اخلاق است. چون نویسنده معزیه‌الیه شرح اخلاق معاصرین را می‌نگارد و فضایل و رذایل هر دو را به وجه حسن می‌شمارد... نگارش خود را کاراکتر نامیده... گفتم خاصیت این کار چیست؟ گفت کار حکیم بی‌حکمتی نیست. ای سیاح بحر فکرت و سیاح بز اندیشه تو که خود را نویسنده می‌دانی چرا پادروها حرف می‌زنی و مثل عوام سؤال می‌کنی. اگر راستی نمی‌دانی بدان کاراکتر کتابی است که مردم بعد از آنکه خواندند خواهند دانست که:

خورده بینانند در عالم بسی واقف اند از کار و حال هر کسی هرچند به روی خود نیارند هوشیارند و در تشخیص علت حرکات اشخاص ید طولی دارند... تا گفתי فاء می‌فهمند فرح‌زاد است تا گفתי قاف می‌دانند قاسم‌آباد است... گفتم فهمیدم مقصود از کاراکتر چیست الحق خوب چیزی است ای کاش ما هم کاراکترنویسی داشتیم... گفت میرزای ادیب آقای اریب جناب لیب سرکار طبیب پس تو چه کاره‌ای فقط رفاص پای نقاره‌ای، دبنویس، کشکی بسای پشمنی بریس. همین‌که در مجلس نشستنی و افاده کردی که کارها باید منظم باشد، ترتیب صحیح لازم است، مدار امر بر عدالت است، مملکت تجارت می‌خواهد، ترقی صنعت و تکثیر و تکمیل آلات زراعت و استخراج معادن... فرانسه‌ها هرچیز را خیلی ظریف می‌سازند، ینگی‌دنیایی‌ها جامع ظرافت فرانسه و متانت انگلیس‌اند، از گفتن اینها کارها درست شد؟ این حرف‌ها را می‌زنی و باد می‌کنی مثل اینکه قمر پنجم مشتری را پیدا کرده‌ای آن هم با دوربینی که خودت ساخته‌ای. برو میرزا برو به آن سر و کله بی‌مغز قسم که امروز ننه‌خانم شله‌پز هم تمام این حرف‌ها را می‌داند و طوطی‌وار مسلسل می‌گوید اگر راست می‌گویی بگو ببینم چه باید کرد که این مشکلات حل شود. برو اقلأ کاراکتر بنویس تا مردم ملتفت حُسن و قبح کارها شوند... اگر نمی‌توانی کاراکتر بنویسی بعضی فصول کاراکتر لابرؤیر را ترجمه کن و در روزنامه تربیت درج نما که خیلی به کار می‌خورد. گفتم یاران ببینید ما در عالم خیال نیز آسوده نیستیم نوکر لابرؤیر هم به ما سرزنش می‌کند و ما را دست می‌اندازد. چشم آقا نوکر چشم اگر زنده ماندم به یاری خدا و همت اولیا هم کاراکتر می‌نویسم هم کاراکتر لابرؤیر را ترجمه می‌کنم تا این قدر تو سرکوفت فضلالی فرنگ را به سر ما نزنی. (ش ۲۳، ص ۲-۴)

نمونه ۵

گفت وگو با ژنرال اسکبلف در عالم خیال

اتفاقاً در یکی از شب‌ها در عرصه خیال سیر می‌کردم ناگاه دیدم سفیدپوشی روبه بنده منزل

می‌آید گفتم کیستی گفت شیر سفید یا اسگُبلَف... به‌به خیلی خوب بفرمایید قدم‌رنجه کنید شما کجا اینجا کجا... می‌دانی امشب چرا آدمم اینجا و اسباب بیکاری تو شدم... تعارف به کنار از تو قدری دلتنگی داشتم روزنامه بیست و دویم تربیت را دیدم در آنجا اشارتی به حال تراکمه کرده بودی... به چه جهت از من رنجیده بودید ژنرال؟... به جهت اینکه تو در روزنامه نوشته بودی «وحشی‌ها از نزدیک آدم را با شمشیر می‌کشند و تربیت‌شده‌ها از دور با توپ» کنایه این حرف بیشتر به من بود و ژنرال ولسلی... من هرگز چنین عرضی نکرده‌ام روزنامه‌های فرنگ نوشته بودند من نقل قول نمودم نه اظهار عقیده... عقیده تو درباره من چیست... بگو تا ببینم راست است یا ماست مالی. من می‌گویم شک نیست شما روز فتح گگ‌تپه اقلاده هزار نفر از زن و مرد و بچه و بزرگ را کشتید و گگ‌تپه را قزل‌تپه کردید اما مثل شما مثل آن بوستان‌بان است که علف‌های هرزه مرز خود را می‌کند تا میوه‌های شیرین قوت گیرد و به کمال رسد... بارک‌الله، دیگر؟... دیگر تمام آن مقتولین به یک پول سیاه نمی‌ارزیدند همه مفطور به دزدی و غارتگری بودند شما از آن ضربت نوع آنها را منتبه ساختید فهمیدند بعد از این اگر دست از پا خطا کنند همین آتش است و همین کاسه... براوو خدانگه‌دار... تشریف می‌برید ژنرال؟... بلی... دیگر کی خدمت شما می‌رسیم... خدا می‌داند. اما چون ژنرال ولسلی هم از شما گله‌مند است ازین دوسه شب یک شب او را می‌فرستم با شما ملاقات کند و صحبت نماید و بداند تو آدم فهمیده‌ای نیستی و نسنجیده پشت سر مردم بد نمی‌گویی. (ش ۲۷، ص ۳-۴)

نمونه ۶

حمایت از تولیدات ملی

آیا ملتفت می‌شوید که چه عرض می‌کنم؟ ای برادران ایرانی روی سخن به شماست و صف استعداد شماست داستان قابلیت و هنر شماست الف لیله نمی‌خوانم بلکه از اصل افسانه نمی‌دانم برای اینکه رفیق با توفیق من باز نگوید (آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد) یک نظر مختصر هم به حال صنعت زمان حال می‌نماییم... اگر اظهار دارم شالباف‌های کرمان در صورت تشویق و تأیید از استادان کشمیر گوی سبقت می‌ریایند می‌خندید، اگر مخمل‌های کاشان و بزک‌های خراسان را بر یافته‌های سایر ممالک ترجیح دهم مرا سفیه می‌خوانید یا مغرض می‌دانید. بخوانید و بدانید (باید که سلامت تو باشد سهل است سلامتی که بر ماست). باری به هر جهت اینها که صنایع کسبی است و چندان نقلی ندارد یک کلمه هم از صنایع مستظرفه عرض کنم اگرچه گروهی را دلخور می‌نمایم در عوض تا روز پنجشنبه دیگر نفسم می‌گیرد و از صدا می‌افتم. در میان صنایع مستظرفه بالاتر از نقاشی نداریم بیایید یک ساعت اغراض باطله را بر کنار گذاریم و نظری به پرده‌های نقاشی کار جناب

میرزا محمدخان کمال‌الملک نقاش‌باشی مخصوص حضور همایون نماییم و بینیم ایران هم
رفائیل پرورده یا نه. (ش ۱۸، ص ۲-۳)

نمونه ۷

بر اکثر مطالعه‌کنندگان پوشیده نیست که ما امروز برای حصول و تحصیل کمالات و مقالات و ترقی و تکمیل و پیشرفت کار اصلاً و مطلقاً مانعی در پیش نداریم و می‌توانم عرض کنم که از هر جهت اسباب کار جمع است... در چنین وقت و زمانی این دست را روی آن دست گذاشتن و بی‌کار نشستن آیا خسران مبین و زیان عظیم و غبن فاحش نیست. عبارت تلخ و تند است و هر تلخ و تندی البته ناگوار باشد اما حکم دوا دارد و دوانادر افتد که به مذاق شیرین و خوشگوار آید باید به مرارت صبر سقوطی و سنای مکی تن در داد و از زحمت اخلاط فاسده و درد و ناخوشی رست این چشم‌های من که امروز بحمدالله تعالی به دیدار شما عزیزان و برادران روشن است کور باد از زیارت لقای احباً محروم و مهجور مانم اگر به کزات در نگارش سطور تربیت با سوز جگر و درد دل نگریسته باشم آیا باور می‌کنید ملتی که از سایر ملل عقب مانده باشد آیا می‌تواند آسوده و بی‌خیال سر جای خود بنشیند؟ آیا شنیدن و تحمل شماتت کار آسانی است یا قبول ذلت و مذلت شوخی است؟ اگر کسی در روی ما بگوید مسلمان‌ها یا ایرانی‌ها بی‌کاره‌اند چه حالی پیدا می‌کنید... ما خود را به کوچه علی‌چپ می‌زنیم... به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست که این بنده می‌ترسم دست به روزنامه‌های خارجه بزنم... وقتی که من می‌بینم روزنامه می‌گوید دیگران با راه‌آهن در صراط ترقی طی مسافت می‌کنند و شما دور هم نشستگی بی‌خیال حرف مفت می‌زنید بلکه اگر اهل دلی دلالت خیر کرده باشد برای او مضمون کوک می‌کنید جا ندارد که از روزنامه‌ها بترسم؟ در این نمره خوب است دیگر از این مقوله چیزی عرض نکنم زیرا که پر مشتعل شده‌ام. (ش ۷۰، ص ۱-۳)

نمونه ۸

استعداد علمی مردم ایران

نگارنده را در این موقع لطیفه‌ایست می‌گوید برادران اعیانی ما که از این کشور بار سفر بستند و رفتند میراث و مال پدری ما را که علم و تربیت باشد با خود بردند ما را در وطن غریب و تهی دست گذاشتند بلی رسم سرای درشت این است چندی بر پشت زین خودنمایی کردیم مدتی هم باید زین به پشت بگردیم تا قدر عافیت را بدانیم چشم‌های خود را باز کنیم و دست‌های طلب را دراز آنچه را از دست داده‌ایم دوباره به چنگ آریم و وجود مبارک او را عزیز و گرامی شماریم پس به سلیقه من بهتر است که غم نخوریم و راه نومیدی نسپریم قدری

به مجاهدت پردازیم و کاری بسازیم و اگر همت و غیرت باشد شک نیست که خوب می‌شود یوسف گمگشته باز به کنعان می‌آید و کلبه احزان را گلستان می‌نماید و آخر الامر بلبل عاشق ما هزارستان می‌شود و به همین دلیل که چنان نماند چنین نیز نمی‌ماند. (ش ۱۵، ص ۲)

نمونه ۹

زبان فارسی و ادبیات آن

مدار کار ترقی و هرچه بهبودی است بر تفهیم و تفهم و به هیجان آوردن غیرت و وادار نمودن مردم به کار مسابقت است و کلید این کار زبان باشد و کمال زبان به تکمیل ادبیات و ارکان کلام هرچه صحیح‌تر اثر آن بیشتر و ما را در این باب صد کتاب حرف است ولی در این ابتدای کار گفت و گوهای اهم و فوری راه به مطالب دیگر نمی‌دهد همین قدر نمونه و یادآوری را عرض می‌کند اگر ما فردوسی و سعدی و از این قبیل گویندگان نداشتیم این زبان ناقص را هم که در ادای تمام مقاصد علمیّه قاصر است و سر و دست حکمت و معقول بلکه نقل و منقول را بلا مضایقه می‌شکند از دست داده بودیم و به زبان بی‌زبانی گفت و گو می‌نمودیم. پس نظم و نثر اساتید قدر و قیمت دارد. (ش ۴۴، ص ۴)

منابع

- [بی‌نام]، «فاجعه ادبی»، صورسرافیل، ش ۱۵، چهارشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ ق، ص ۴-۶.
زرقانی، مهدی، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، فاطمی، تهران ۱۳۹۵.
فروغی (ذکاءالملک)، محمدحسین، روزنامه‌تربیت (نخستین نشریه و روزنامه غیردولتی ایران)، ج ۱، شماره‌های ۱-۱۱۲، کتابخانه ملی ایران با همکاری سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، تهران ۱۳۷۶.

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی